

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
پیاده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مأخذ	ویرایش دوم	تکمیل مأخذ و ویرایش نهایی

فدک سند فساد کودتاجیان

در نزدیکی خیبر حدوداً ۱۴۰ کیلومتری مدینه، قریه‌ای بسیار سرسبز و پر محصول و یهودی‌نشین بود؛ منتها دژ و برج و بارو و جمعیت عظیم خیبر را نداشت. هنوز هم منطقه‌ی فدک وجود دارد.

بعد از اینکه یهودی‌های خیبر با همه‌ی عظمت و برج و بارویشان در مقابل سپاه اسلام نتوانستند مقاومت کنند و تن به شکست دادند، اهالی فدک که نه برج و بارویی داشتند و نه آن همه جمعیت و توانمندی، با خودشان فکر کردند که چرا خودمان را به کشتن دهیم؛ وقتی خیبر نتوانست مقاومت کند و شکست خورد، شکست ما یقینی است. لذا خدمت رسول الله ﷺ آمدند و اعلام کردند که ما بدون جنگ تسلیم شما هستیم. به موجب آیات ششم و هفتم سوره‌ی حشر، اگر بدون درگیری نظامی چیزی نصیب اسلام شد، رزمندگان اسلام در آن سهمی ندارند و اگر با جنگیدن چیزی به دست مسلمانان بیفتد، غنیمت جنگی می‌شود و در غنیمت جنگی همه‌ی رزمندگانی که در آن جنگ حضور داشتند سهیم هستند؛ اما اگر بدون عملیات نظامی دشمن خودش را تسلیم کند، آنچه که در اختیار اسلام قرار می‌گیرد، فیء نام دارد. در آیات ششم و هفتم سوره‌ی حشر تصریح شده است که فیء متعلق به شخص رسول الله ﷺ است و رزمنده‌ها شمشیری

برای آن زنده‌اند که سهمی در آن داشته باشند؛ لذا قریه‌ی فدک فیء شد و متعلق به رسول گرامی اسلام است.

یهودیان فدک خدمت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمدند و عرضه داشتند که منطقه‌ی فدک منطقه‌ی سرسبزی است و نیاز به باغ‌داران و زارعانی دارد که اینجا را نگهداری کنند و از اینجا محصول بدست آورند؛ شما اگر اجازه دهید، خود ما یهودیان در همین قریه‌ی فدک که قریه‌ی متعلق به شماست، مقیم باشیم و در همان مکان کشاورزی کنیم؛ نیمی از محصول کشاورزی را به عنوان مزد کارمان برداریم و نیم دیگر از آن را هم به عنوان مالک فدک خدمت شما تقدیم کنیم. پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم این پیشنهاد را پذیرفتند و قراردادی بر همین اساس تنظیم شد و یهودیان فدک در قریه‌ی فدک باقی ماندند. تا اینکه آیه‌ی بیست و ششم سوره‌ی اسراء بر پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شد: «وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» حقّ خویشاوند نزدیک خود را عطا کن.

جبرئیل آیه را برای پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آورد و از جانب خدا پیام آورد که خدای متعال امر فرموده که فدک را به فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام ببخشی؛ و پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در زمان حیات شریف خودشان، فدک را به فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام بخشیدند. برای این واقعه در تاریخ دو نقل دیدم؛ یکی روز بیست و چهارم ماه رجب و دیگری روز چهاردهم ماه ذی‌الحجه است.

فدک ماجراهای بسیار عجیبی دارد؛ بعد از آنکه کودتای سقیفه شکل گرفت، به خاطر اینکه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام نتواند بی‌نیاز به حکومت، خودش را از لحاظ اقتصادی اداره کند؛ یاران و طرفداران خودش را اداره کند، با دستور ابوبکر، فدک صادره شد. کارگزاران و کارمندان فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام را از فدک بیرون انداختند و فدک را صادره کردند. حضرت

زهرا عليها السلام با همان حال رنجور که در اثر صدماتی که در هجوم به منزلشان وارد شده بود، آمدند و اعتراض کردند و فرمودند: فدک ملک شخصی من است. شما به چه مجوزی این ملک را مصادره کردید؟ ابوبکر و عمر گفتند: چه کسی گفته است که ملک شخصی تو است؟ این فیء و متعلق به شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده است و متعلق به تو نیست. حضرت زهرا عليها السلام فرمودند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به امر خدا فدک را به من بخشید. مدت‌ها در زمان حیات آن حضرت، فدک در اختیار من بود؛ درآمد آن در اختیار من بود و من در مصارفی که مدنظرم بود، هزینه می‌کردم. گفتند خیر ما این حرف را قبول نداریم؛ برو شاهد بیاور، که خود این یکی از بدعت‌های بزرگ است. قاعده‌ی ید، قاعده‌ی تسلط یا تسلیط حکم می‌کند و در تمام قوانین حقوقی دنیا هم پذیرفته شده است؛ در فقه اسلامی هم هست؛ شیعه و سنی هم این را قبول دارند که وقتی چیزی در تصرف شخصی بود، فرد متصرف برای اثبات مالکیت آن چیز نیازی به دلیل ندارد. دلیلش این است که در تصرف اوست. مثلاً پیراهنی که تن من است؛ کسی نمی‌تواند به من بگوید که برو دلیل بیاور که این پیراهن که تن توست، متعلق به توست. می‌گویم بهترین دلیلش همین است که این پیراهن الآن تن من، در اختیار من و مورد استفاده‌ی من است. اگر کسی مدعی است که این پیراهن متعلق به من نیست، باید برود و دلیل اقامه کند. فدک در اختیار فاطمه عليها السلام بود؛ کارمندهای فاطمه عليها السلام در آنجا بودند. بنابراین فدک در دست فاطمه عليها السلام است. حضرت فاطمه عليها السلام برای اثبات مالکیت آنجا، طبق فقه اسلامی لازم نیست دلیل بیاورد. نه سنی و نه شیعه هیچ‌یک این را نمی‌گویند که اگر چیزی در تصرف کسی است، برای اثبات مالکیت نیاز به دلیل دارد؛ همین تسلط و تصرف دلیل بر مالکیت است. اگر ابوبکر و

عمر مدعی بودند که فدک متعلق به فاطمه نیست، آنها باید دلیل می‌آوردند؛ ولی این بدعت آشکار را گذاشتند و به فاطمه عَلَيْهَا گفتند نخیر ما قبول نداریم؛ تو برو دلیل بیاور که فدک متعلق به تو است و بعد هم عملاً با این بحث که گفتند تو برو شاهد بیاور که پیغمبر این را به تو بخشیده است، صداقت حرف حضرت زهرا عَلَيْهَا را زیر سؤال بردند؛ یعنی گفتند ممکن است تو دروغ بگویی؛ به خاطر مال دنیا آمدی و ادعای دروغ می‌کنی که فدک در اختیار تو قرار بگیرد. کدام فاطمه! همان فاطمه‌ای که خود اهل سنت چقدر حدیث از زبان پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در جلالت شأن او نقل کردند. «**فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ**» «**سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأُولَىٰ وَ الْآخِرِينَ**» حالا به این فاطمه می‌گویند ممکن است تو به خاطر مال دنیا دروغ بگویی؛ برو شاهد بیاور؛ ما حرف تو را قبول نداریم؛ که این میزان ایمان‌شان را به پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و به فرمایشات پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌رساند. خودشان نقل می‌کنند که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ این همه از فاطمه عَلَيْهَا تجلیل کرده است؛ گفته است رضایت فاطمه، رضایت من است؛ خشم و سخط فاطمه، خشم و سخط من است؛ هر که فاطمه را دوست بدارد، مرا دوست داشته است؛ هر که فاطمه را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است؛ خدا به خاطر غضب فاطمه، غضبناک می‌شود؛ به خاطر رضای فاطمه، رضامند و خرسند می‌شود. اینها احادیثی است که خود سنی‌ها از قول رسول‌الله نقل کردند. وقتی به این فاطمه می‌گویند ممکن است تو دروغ بگویی برو شاهد بیاور، ما حرف و ادعای تو را قبول نداریم؛ یعنی خود رسول‌الله را قبول نداریم که این حرف‌ها را زدیم.

در آن کودتای خشن که خانه‌ی دختر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را به آتش می‌کشند و آنگونه دختر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را مورد ضرب و جرح قرار می‌دهند و نوه‌ی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را در آن صحنه

می‌کشند و دختر پیامبر ﷺ را هم طوری مجروح می‌کنند که در اندک زمانی بعد از آن به شهادت می‌رسند، چه کسی جرأت می‌کرد به نفع فاطمه عَلَيْهَا شهادت دهد؟

حضرت فاطمه عَلَيْهَا دو شاهد با خودشان آوردند؛ یکی امیرالمؤمنین عَلَيْهِ و دیگری امّ ایمن. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ همان امیرالمؤمنینی است که اهل سنت در معتبرترین متون‌شان از قول پیامبر نقل کردند: «**عَلِيٌّ خَيْرُ الْبَشَرِ مَنْ أَبِي فَقَدْ كَفَرَ**» برترین انسان‌ها علی است و هر کس این حرف را انکار کند، کافر است. احادیث مختلفی مثل طیر مشوی نقل کردند «**لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ عِدًّا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ**»، «**ضْرَبَتْ عَلِيًّا يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ**» و امثال اینها، همین امیرالمؤمنین، کسی که قرآن او را به صراحت نفس پیامبر و خود پیامبر قرار داده است و پیامبر فرمود: «**يَا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي**» آن همه حدیث؛ «**يَا عَلِيُّ لَحْمُكَ لَحْمِي وَ دَمُكَ دَمِي**» و «**سَلْمُكَ سَلْمِي وَ حَرْبُكَ حَرْبِي**» اینها احادیثی است که خود سنی‌ها از قول رسول‌الله در شأن امیرالمؤمنین عَلَيْهِ نقل کردند. اما شهادت علی را هم قبول نکردند و گفتند علی شهادت تو را قبول نداریم؛ چرا؟ چون تو شوهر فاطمه هستی؛ معلوم است در منافع فدک با فاطمه سهیم هستی؛ ممکن است به‌خاطر منفعت دنیایی، تو هم بیایی و شهادت دروغ بدهی. این هم یک بدعت و شاهد دیگر برای اینکه نه علی و فاطمه عَلَيْهَا را، بلکه پیغمبر ﷺ را هم قبول نداشتند.

امّ ایمن شهادت داد؛ امّ ایمن کنیز و خدمتکار مادر رسول‌الله ﷺ، آمنه بود. او متعلق به عبدالله، شوهر آمنه بود که بعد از مرگ عبدالله، متعلق به آمنه شد. مادر پیامبر هم که از دنیا رفتند، او متعلق به رسول‌الله شد. امّ ایمن یک پیرزن بسیار با صفا و با محبت و خیلی

ساده دل بود؛ اصلاً اهل بحث‌های پیچیده‌ی سیاسی و حرف‌های اجتماعی هم نبود. یک انسان خیلی پاک‌دلِ صاف‌دلِ ساده‌ای بود و به‌شدت هم به رسول‌الله عشق می‌ورزید و مادرانه به پیامبر ﷺ خدمت می‌کرد. خود سنی‌ها از رسول‌الله نقل کردند که پیغمبر فرمودند: اُمّ ایمن اهل بهشت است.

اُمّ ایمن هم شهادت داد که پیغمبر در زمان حیات خودش فدک را به فاطمه علیها السلام داده است؛ آنها گفتند نه اُمّ ایمن شهادت تو هم قبول نیست؛ تو یک زنی، دو زن باید باشند تا شهادتشان قبول باشد؛ تو هم ممکن است دروغ بگویی.

این هم سومین دلیل برای اینکه رسول‌الله را قبول نداشتند؛ چون خودشان از پیغمبر نقل کردند که اُمّ ایمن از زنان بهشتی است.

وقتی وضع به اینجا رسید، حضرت فاطمه علیها السلام دیدند که با چه کسی صحبت می‌کنند؛ هیچ چیزی از اسلام قبول ندارد؛ نه قاعده‌ی تسلط و ید را به‌عنوان اماره و دلیل مالکیت قبول دارد؛ به فرد مسلط می‌گوید برو دلیل بیاور و نه آن همه حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در شأن فاطمه علیها السلام و نه آن همه حدیث پیغمبر را در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام و نه آن حدیث رسول‌الله را در شأن اُمّ ایمن، هیچ چیزی را قبول ندارد.

دید اینگونه پیش نمی‌رود؛ حضرت فرمودند: فرض کنید حرف شما درست باشد، اصلاً پیغمبر در زمان حیاتش فدک را به من نداده بود؛ در حالی که شما می‌دانید کارمندان مرا از آنجا بیرون کردید؛ برای پیغمبر بعد از مرگش فرزندی غیر از من ماند؟ قرآن می‌گوید هر کس هر ملکی دارد، بعد از مرگش به ورثه‌اش می‌رسد؛ خوب من وارث رسول‌الله هستم؛ اقلش این است که اگر قبول ندارید که این متعلق به من است، قبول کنید که من

وارث پیغمبرم. در حالی که خود سنی‌ها ذیل آیهی «وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» نقل کردند، که وقتی این آیه نازل شد، در اجرای دستور این آیه پیغمبر در زمان حیات خود فدک را به فاطمه علیها السلام بخشید. همین‌جا بود که ابوبکر آن حدیث مجعول را از خودش تراشید که پیغمبراکرم فرمودند: «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ مَا تَرَكَاهُ فَهُوَ صَدَقَةٌ»^۱ ما گروه پیامبران، هیچ ارثی از خودمان بر جای نمی‌گذاریم؛ هرچه از ما باقی بماند صدقه است.

در پاسخ این حدیث مجعول، حضرت زهرا علیها السلام با حال رنجور به مسجد تشریف بردند و آن سخنرانی و خطبه‌ی عجیب را ایراد کردند و در پایان خطبه و سخنرانی، محاکمه‌ی ابوبکر، خلیفه را در رابطه با غصب فدک مطرح کردند، فرمودند: چیزی که تو می‌گویی دروغ محض است و محال است پیغمبر چنین چیزی گفته باشد؛ (من نقل به مضمون می‌کنم) مگر غیر از این است که شاهد صدق حدیث، عدم تعارضش با قرآن است. خود پیغمبر فرمود: «كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكَذَابَةُ وَ سَتَكُثُرُ»^۲ دروغ‌بندان بر من زیاد شدند، بعد از مرگ من بیشتر هم خواهند شد؛ و لذا هر کس عبارتی از من نقل کرد به قرآن عرضه کنید؛ اگر با قرآن سازگاری داشت، آن را بپذیرید در غیر اینصورت دروغ است و من نگفته‌ام. چیزی که تو می‌گویی رسول خدا فرموده است که ما گروه پیامبران چیزی به ارث نمی‌گذاریم، خلاف صریح قرآن است. این همه آیات قرآن شاهد بر این است که انبیا ارث به جا می‌گذارند؛ زکریا فرزند می‌خواهد که «یَرِثُنِي»^۳ می‌گوید خدایا به من فرزندی بده که

^۱ مجلسی، بحار، ج ۲۹، ص ۶۳۰.

^۲ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۴۷ و مجلسی، بحار، ج ۲، ص ۲۲۵.

^۳ سوره‌ی مریم، آیه ی ۶.

«یَرثُنی» آن فرزند از من ارث ببرد و خدا یحیی را به او می‌دهد. در ماجرای سلیمان و داود هم بحث ارث بردن این پدر و پسر است که هر دو پیامبر بودند. این همه آیات قرآن شاهد بر این است، و بعد ای ابوبکر تو حتی برای پدرم در حدّ یک مسلمان عادی هم حق قائل نیستی؟ قرآن به صراحت می‌گوید هر مسلمانی که می‌میرد ما ترکش به ورثه‌اش می‌رسد؛ یعنی پیامبر به اندازه‌ی یک مسلمان عادی هم حق ندارد؟ که آن فضای عجیب در مسجد پیش آمد و جوّ عجیبی درست شد که ابوبکر آن جسارت و حشمتناک را به دختر رسول‌الله کرد که فقط خدا می‌داند چقدر سنگین است؛ من هیچ‌وقت جرأت نکردم جایی به زبان آورم، خیلی جسارت عجیبی است. جوّ مسجد به گونه‌ای شد که ابوبکر مجبور شد دستور داد که قلم و کاغذ آورند و سند بازگردانده شدن فدک به فاطمه علیها السلام را نوشت و امضا کرد و به دست فاطمه علیها السلام داد. حضرت زهرا علیها السلام با همان حال رنجور و استخوان پهلوی شکسته و دل داغ‌دیده‌ی از رحلت پدر و از غصب حقّ همسرش، در حالی که این کاغذ را به دست داشت، از مسجد بیرون آمد که از مقابل در همان کوچه‌ی بنی هاشم، دومی سر و کلاهش پیدا شد، که به سمت مسجد می‌آمد، و از فاطمه سؤال کرد که این کاغذ در دستت چیست؟ از کجا می‌آیی؟ حضرت فاطمه علیها السلام هم که صدق محض و عصمت‌الله کبری است فرمودند: از مسجد می‌آیم و این هم سند برگردانده شدن فدک است که پسر ابی قحافه، ابوبکر نوشته است. عُمَر گفت بده به من که حضرت از دادن ابا کردند که او آن جسارت را مرتکب شد و فاطمه علیها السلام پخش زمین شدند و او کاغذ را برداشت و پاره پاره کرد و آب دهان روی آن انداخت و به طرفی پرت کرد و به مسجد رفت.

در هر حال ماجرای فدک، ماجرای عجیبی است؛ یکی از بهترین سندهای اثبات فساد و بی‌دینی مطلق کودتاچیان سقیفه است و این سند تا قیامت برپاست. فدک جنبه‌ی سمبلیک دارد؛ همه‌ی ائمه علیهم‌السلام راجع به فدک بحث کردند و مطالبه‌ی حق فدک را کردند. خود امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج‌البلاغه فرمود: در دنیا فقط یک فدک دست ما بود؛ این را هم عده‌ای بخل ورزیدند و ما هم غصیش را سخاوتمندانه تحمل کردیم.

بعد فرمودند: مرا چه به فدک؟ «**مَا أَصْنَعُ بِفَدَكٍ وَ غَيْرِ فَدَكٍ**»^۴ فکر می‌کنید ما خاندان پیامبر، دل به دنیا بسته‌ایم که حالا فدک برای ما مهم باشد؟ نه، فدک یک مدرک و سمبل است که با این سمبل همه جا می‌شود فساد و ظلم و بی‌دینی کودتاچیان سقیفه و دنباله‌روان آن را اثبات کرد.

دو روایت جالب راجع به امام کاظم علیه‌السلام؛ روایت اول جلد ۴۸ بحار صفحه‌ی ۱۵۶ است: مهدی عباسی از امام کاظم علیه‌السلام پرسید ظلمی که به شما شده چیست، که به شما بدهیم؟ حضرت فرمودند: یکی از آنها فدک است. گفت حدود فدک را تعیین کن من بگویم به شما واگذار کنند. امام کاظم علیه‌السلام فرمودند: حدود فدک را می‌خواهی بدانم؟ یک سرش کوه احد است؛ یک سرش آریش در مصر است؛ یک سرش سیف البحر در شام است؛ یک سرش دومت الجندل در شام و عراق است؛ یعنی کل حکومت اسلامی. فرمودند فدک این است، می‌خواهی به ما بدهی، به ما برگردان. گفت: اینکه همه‌ی حکومت من است.

^۴. شریف‌الرضی، نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۴۵.

شبهه این ماجرا در زمان هارون عباسی هم پیش آمد؛ روایتش جلد ۲۹ بحار، صفحه‌ی ۲۰۰ است: هارون به امام کاظم علیه السلام گفت: این حقی که می‌گویند از شما غصب شده چیست؟ بگویند تا به شما بدهم. امام کاظم علیه السلام فرمودند: یکی از آنها فدک است. گفت فدک کجاست؟ بگو تا بگویم واگذار کنند؛ امام کاظم علیه السلام به هارون هم فرمودند: یک سر فدک در عدن است؛ یک سرش سمرقند است؛ یک سرش آفریقا است و یک سرش هم دریای روم و ارمنستان است. هارون گفت اینکه یعنی کل حکومت من. حضرت فرمودند: بله، فدک یعنی همین.

فدک و طرح مسأله‌ی غصب فدک جنبه‌ی سمبلیک داشت؛ از روز اول که حضرت زهرا علیها السلام این سمبل را به دست گرفتند تا جنایت‌پیشگی حکومت کودتایی ابابکر را اثبات کنند، از همان روز جنبه‌ی سمبلیک داشت. مسأله‌ی فدک را طرح کردند تا ظالم بودن، غاصب بودن، بی‌دین بودن این حکومت را آشکارا اثبات کنند و بعد بگویند که این حکومت بی‌دین آمده حقّ امیرالمؤمنین علیه السلام را غصب کرده است و جریان و مسیر حکومت اسلامی را از مسیر درست خودش منحرف کرده است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ